

باجوانی ترش رویی تری دست یه خوی جور و جفای دیلیج
و غنا میکشد و ستر غمت شی چنان بیگفت که اگه اقدار از آن
عذاب آیم بر میزدیم و بدین نیم غیر منیم رسیدیم **سنجید**
روی زیبا و جانه دلبا غریب وجود و رنگ بوی مهوی
این همه زینت نماند با نده مرد را که سحر است زینت بسی
با تو ماسو خلق اندر عذاب به که کشیدن با دیگری در بهشت
بوی سیار از دست خود بوی به بیخفتگی کل از دست رفت
حکایت مهمان بری بودم در دایره که مال فرادان در دست
و فرزند خوب روی بر حکایت کرد که مراد عمر خویش بخیر این
فرزند بوده است در وقتی درین وادی زیارت کا هست که هرگز
باجت خواستن آنجا رویتنها و راز در پان درخت
بجای **سنجید** ام تا ام این فرزند خشنده است شنیدم که
پسری با رفیقان آمده می گفت می بودی که من آن درخت

او به آن عمارت و در آن راه لای نماند
فردی به آنجا و در آنجا نماند با جوانی ترش

باجوانی ترش رویی تری دست یه خوی جور و جفای دیلیج
و غنا میکشد و ستر غمت شی چنان بیگفت که اگه اقدار از آن
عذاب آیم بر میزدیم و بدین نیم غیر منیم رسیدیم **سنجید**
روی زیبا و جانه دلبا غریب وجود و رنگ بوی مهوی
این همه زینت نماند با نده مرد را که سحر است زینت بسی
با تو ماسو خلق اندر عذاب به که کشیدن با دیگری در بهشت
بوی سیار از دست خود بوی به بیخفتگی کل از دست رفت
حکایت مهمان بری بودم در دایره که مال فرادان در دست
و فرزند خوب روی بر حکایت کرد که مراد عمر خویش بخیر این
فرزند بوده است در وقتی درین وادی زیارت کا هست که هرگز
باجت خواستن آنجا رویتنها و راز در پان درخت
بجای **سنجید** ام تا ام این فرزند خشنده است شنیدم که
پسری با رفیقان آمده می گفت می بودی که من آن درخت

او به آن عمارت و در آن راه لای نماند
فردی به آنجا و در آنجا نماند با جوانی ترش